

ایران و آمریکا؛ نزاع وجودی*

موضوع سخن درباره امنیت ملی ایران و تهدیدات امریکا است. امروزه بین امنیت ملی و امنیت عمومی و حتی امنیت جهانی تفکیک قائل نمی‌شوند، بلکه به طور کلی از امنیت صحبت می‌شود. امنیت به یک مفهوم و پدیده سیالی تبدیل شده که اگر در سطح داخل یک کشور به هم بخورد می‌تواند شرایط بین‌المللی را هم تحت تأثیر قرار دهد و بالعکس. در این جا این بحث مطرح است که آیا امنیت ملی یک کشور در داخل آن کشور و توسط کارگزاران و مردم آن کشور تعریف می‌شود یا در خارج از مرزها و توسط ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل. به عبارت فنی‌تر، سیاست خارجی یک کشور، که امنیت ملی هم بخشی از آن است، متغیر وابسته سیاست‌های داخلی آن کشور است یا متغیر وابسته ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل؟

قبل از انقلاب، حاکمان ایران جواب این سؤال را به این شکل داده بودند که سیاست خارجی ایران و به تبع امنیت ملی ایران متغیر وابسته ساختار نظام بین‌الملل است. و نیروهای داخل کشور نقشی غیر از پذیرش آن ندارند. در این مقطع، ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل به سرکردگی امریکا و شوروی دو قطبی بود. این دو کشور ساختار ساز بودند و دیگر کشورها را بین خود تقسیم کرده بودند؛ بنابراین سیاست خارجی کشورها به این ساختار نظام بین‌الملل وابسته می‌شد: یک سری وابسته به بلوک شرق، و یک سری هم وابسته به بلوک غرب، که ایران در بلوک غرب قرار داشت. جالب این که محمدرضا پهلوی در صحبت‌های خود آورده است که «ما با غرب اتحاد برقرار کردیم»، ولی

* مطالب حاضر گزارشی از سخنرانی سردبیر فصلنامه علوم سیاسی در یکی از مراکز پژوهشی کشور است.

تحلیل‌گران مسائل روابط بین‌الملل معتقدند این حرف محمدرضا درست نیست، چرا که اتحاد بدون شرط نیست. و طرفین هر یک شرایطی را لحاظ می‌کنند که در صورت تأمین منافع‌شان، با هم اتحاد یا ائتلاف می‌کنند یا هر استراتژی دیگری که به نفع آنها باشد در پیش می‌گیرند. در حالی که محمدرضا پهلوی بدون قید و شرط در خدمت آمریکا قرار گرفته بود و این سلطه‌پذیری است نه اتحاد؛ از این رو در قبل از انقلاب اسلامی، سیاست خارجی و امنیت ملی ایران ذیل سیاست خارجی آمریکا و امنیت ملی آمریکا تعریف می‌شد. به همین دلیل، دههٔ فجر و انقلاب اسلامی تولد مجدد ملت ایران است.

می‌خواهم بحث را از گذشته شروع کنم که آیا آمریکا همچنان سیاست خارجی و امنیت ملی ما را تعریف بکند یا این که خودمان می‌خواهیم که کشور را اداره بکنیم. قبل از انقلاب پاسخ روشن بود که نه ما نمی‌توانیم خودمان اداره کنیم، به طوری که رزم آرا در جریان ملی شدن صنعت نفت، در مجلس به نمایندگان گفت که ما ایرانی‌ها یک لوله‌نگ هم نمی‌توانیم بسازیم، چطور می‌خواهید نفت را ملی کنید. بگذارید نفت دست انگلیسی‌ها باشد، هر چی می‌گویند گوش بکنید، این چه کاری است که شما می‌کنید. حادثه دیگر، تبعید امام بود، امام چرا تبعید شد؟ چون علیه کاپیتولاسیون اعتراض کرد. کاپیتولاسیونی که تصویب شد این بود که «ما شما ایرانی‌ها را و مقرراتان را و قوانینتان را به رسمیت نمی‌شناسیم». این قوانین را نمی‌توان درباره انسان‌های متمدن اجرا کرد. ما آمریکایی‌ها که به ایران می‌آیم باید خارج از چارچوب نظام قضایی و حقوقی ایران باشیم؛ از این رو، هر خلاقی که فردی آمریکایی در ایران مرتکب شد باید به آمریکا فرستاده شود و قوه قضاییه آمریکا محاکمه‌اش کند. آقای گازیورسکی، یکی از کارشناسان دیپلماسی آمریکا، در کتاب دیپلماسی آمریکا و شاه می‌گوید که آمریکا را این قانون در ایران بدبخت کرد. بحث کرده که چرا آمریکا از ایران بیرون رانده شد. گازیورسکی می‌گوید که شما بیش از حد می‌خواستید که ایرانی‌ها را لگد کوب کنید. بعد مثال می‌زند به کاپیتولاسیون و می‌گوید شما از شاه چه خواسته بودید که به حرف شما گوش نکرده بود. پس برای چه گفتید که کاپیتولاسیون قانونی بشود. چیزی که ایرانی‌ها در دورهٔ رضا شاه آن را لغو کرده بودند و جشن گرفته بودند. گازیورسکی این نکته را تأکید می‌کند که آمریکا با تصویب کاپیتولاسیون می‌خواست تسلط کامل خود بر ایران را به جهانیان اعلام کند و الا این کار هیچ لزومی نداشت.

انقلاب اسلامی نقطه‌ای بود که ایرانیان می‌خواستند بگویند ما هستیم، می‌خواهیم به حساب بیاییم، می‌خواهیم دولتمان را خودمان تشکیل بدهیم، می‌خواهیم تصمیم‌گیرنده در امور ایران خودمان باشیم، منابع‌مان را خودمان می‌خواهیم استخراج بکنیم، نمی‌خواهیم آمریکا این‌جا با کودتا دولت تشکیل بدهد، نخست‌وزیر ببرد و نخست‌وزیر دیگری بیاورد. در طول دوران تاریخی ایران،

دورهٔ پهلوی از این لحاظ بدترین دوره بوده است. ما تا قبل از پهلوی‌ها شاه داشتیم، ولی شاه متکی به قبیله خودش و نیروهای ایرانی بود. اما رضاخان متکی به انگلیس بود. محمدرضا پهلوی هم شاه بود ولی نه با اتکا به نیروهای داخلی، بلکه به قیمت زیر پا گذاشتن حیثیت وجودی ملت ایران، نادیده گرفتن ملت و حذف ملت ایران. این با آموزه‌های اسلامی هم مخالف بود: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا».

انقلاب ما تولد مجدد ملت ایران را ثمر داد با رهبری اسلام، امام و آموزه‌های دینی؛ البته این که می‌گوییم انقلاب اسلامی ضد سلطه، ضد استعمار و ضد استبداد بود، اینها همه چیزهایی است که در دین اسلام هم هست. یعنی دین ما، هم ضد استبداد است و هم ضد سلطه خارجی است. جای این متغیرها بعد از انقلاب اسلامی تغییر کرد، یعنی ملت ایران تغییر داد. ملت ایران اعلام کرد که امنیت ملی و سیاست خارجی ما متغیر وابسته رفتار خود ماست نه متغیر وابسته سیاست آمریکا و نه متغیر وابسته ساختار نظام بین‌الملل. ملت ایران به نوعی در مقابل آن سلطه ایستاد و وقتی در مقابل این سلطه می‌ایستید باید انتظار پاسخ آن را هم داشته باشید. یعنی وقتی که شما آمریکا را از ایران بیرون می‌کنید و می‌گویید که ما خودمان می‌خواهیم مملکتمان را اداره کنیم و درباره نفت، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و روابط خارجی‌مان تصمیم بگیریم، آنها به مقابله برمی‌خیزند.

پس از انقلاب، اولین کاری که ایران کرد این بود که آرایش منطقه‌ای آمریکا را به هم زد، نظمی که بر اساس دکترین نیکسون شکل گرفته بود و ایران نقش ژاندارم و حافظ منافع آمریکا را بر عهده گرفته بود. پیمان سنتو لغو شد. پیمان سنتو حلقه وصل پیمان ناتو به پیمان سیتو بود؛ چون ترکیه هم عضو ناتو و هم عضو سنتو بود. از طرف دیگر، پاکستان هم عضو سنتو و هم عضو سیتو بود. و این سیستم امنیتی را به آسیای جنوب شرقی وصل می‌کرد. در پی انقلاب اسلامی، آرایش امنیتی منطقه به هم خورد؛ از این رو آمریکا در مقابل ما با همه قوا موضع‌گیری کرد و دیگر قدرت‌های دارای حق وتو نیز از انقلاب حمایت نکردند. جنگ بر ایران تحمیل شد. با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۲ تغییر اساسی‌ای در ساختار نظام بین‌الملل ایجاد شد. این تغییر باعث گردید که آمریکا احساس کند یکه تاز است و آقای بوش پدر سیاست «نظام نوین جهانی» را مطرح کرد. از جمله کارهای دیگرشان، جمع کردن دانشمندان امریکایی در سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱ برای طراحی استراتژی ۲۵ ساله آمریکا بود.

مسأله‌ای که امروز در سیاست خارجی‌مان داریم و بر اساس آن مشی می‌کنیم این است که این متغیرها را تعریف نکنیم. بحث را سه متغیره ببینیم؛ در شرایط انقلابی دو متغیره می‌دیدیم، یعنی می‌خواستیم که در نظام بین‌الملل تعیین‌کننده باشیم. سال‌ها آنها برای ما تعیین تکلیف می‌کردند

حالا بر عکس؛ اما امروز شایسته است سه متغیره کار کنیم. نظام بین الملل یا ساختار حاکم بر نظام بین الملل تهدیدهایی را برای ما ایجاد می‌کند، زیرا آمریکا با توجه به استراتژی‌اش، منافعش را این طوری تعریف می‌کند که همه کشورها، اقتدار و سیاست او را بپذیرند؛ یعنی آمریکا همچنان متغیر مستقل باشد و سیات خارجی کشورهای دیگر متغیر وابسته سیاست خارجی آمریکا باشد. طبیعی است که این نمی‌تواند مورد قبول ما باشد، چون اگر این را بپذیریم، همان شرایط قبل از انقلاب و شرایطی است که برخی کشورها در دنیا و منطقه آن را پذیرفته‌اند، بلکه بسیاری از کشورهای قدرتمند هم آن را پذیرفته‌اند. تحمل امریکایی‌ها خیلی کم شده است، به طوری که حتی کمترین مخالفت کشور متحدش چون آلمان را هم تحمل نمی‌کند، به خصوص پس از حادثه یازده سپتامبر. علی‌رغم این‌که غربی‌ها علیه اسلام تبلیغ کردند اما بعد از یازده سپتامبر قدرت در کشورهای مسلمان یکی بعد از دیگری دست اسلام‌گرایان افتد. ترکیه دست اسلام‌گرایان افتاده در انتخابات اخیر، بحرین اسلام‌گرایان پیروز شدند، در مراکش اسلام‌گرایان در انتخابات اخیر پیروز شدند، در انتخابات اخیر پاکستان اسلام‌گرایان ضد امریکایی رأی آورده و پیروز شدند. در الجزایر هم در انتخابات اخیر شهرداری‌ها جناح مسلمان‌ها رأی آوردند. آقای ژیل کیپل، محقق جنبش‌های اسلامی، بعد از یازده سپتامبر اعلام کرد که با این موضع‌گیری آمریکا دیگر فاتحه اسلام سیاسی خوانده شد. با این حال شاهد یک اسلام سیاسی معقول هستیم که بنا را بر کار سیاسی و فرهنگی گذاشته است؛ یعنی همان نقطه‌ای که می‌تواند به غرب ضربه بزند و زمین‌گیر کند. اقدام بر اساس متغیرهای سه‌گانه این‌گونه است که ما هم متغیر نظام بین‌الملل را در نظر بگیریم، هم متغیر سیاست خارجی و امنیت ملی‌مان و هم متغیر داخلی‌را، که ما می‌خواهیم در این نظام بین‌الملل عمل بکنیم حال باید دید در نظام بین‌الملل چه فرصتهایی و چه تهدیدهایی داریم. در عرصه قدرت نظامی و قدرت اقتصادی فاصله‌ما با قدرت‌های بزرگ زیاد است و البته باید تلاشمان را بکنیم. اما عرصه فرهنگی و سیاسی، عرصه قدرت ماست، ما دین زنده‌ای داریم. که پیام‌های انسانی دارد؛ از عدالت جهانی، ظلم ستیزی، صلح جهانی، حقوق همه انسان‌ها و آزادگی سخن می‌گوید. هر چند غرب هم مدعی بعضی از این اهداف است، اما فضا برای کار وجود دارد، به ویژه اینترنت، ماهواره و سایر ابزارهای رسانه‌ای امکاناتی را از این جهت در اختیار ما می‌گذارد. بنابراین در وضعیت جدید شایسته است ما سه متغیره کار کنیم: متغیر نظام بین‌الملل را در نظر بگیریم و آسیب‌ها و تهدیدهایش را شناسایی بکنیم. از سوی دیگر، مزیت‌های نسبی خودمان را هم شناسایی بکنیم تا آن‌جا که وارد می‌شویم مطمئن باشیم که چیزی به نفع ماست نه، این‌که به ما آسیب برسد.

به نظر می‌رسد اشاره به استراتژی ۲۵ ساله آمریکا برای تکمیل بحث حاضر لازم باشد. یک

هدف استراتژی مذکور این است که در ۲۵ سال آینده تفوق آمریکا در جهان حفظ بشود؛ البته ما هم در مقابل باید ببینیم چه کار می‌توانیم بکنیم. در چارچوب این استراتژی یک سری توصیه‌هایی دارند، از جمله این که باید فن‌آوری پیشرفته را در این ۲۵ سال در اختیار داشته باشیم، مخصوصاً حوزه میکرو الکترومکانیک و حوزه بیوتکنولوژی و فن‌آوری زیستی باید در اختیار آمریکا باشد. بحث استفاده از حشرات برای مقاصد نظامی را معتقدند که آمریکا باید پیگیری کند. بحث تسلیحات کشتار جمعی را هم این‌جا مطرح کرده‌اند که دست‌یابی به سلاح هسته‌ای سخت است؛ بنابراین کشورهای جهان سومی به راحتی نمی‌توانند به سلاح‌های هسته‌ای دست پیدا کنند؛ اما دست‌یابی به سلاح‌های میکروبی و شیمیایی آسان است. همچنین تولید سلاح‌های رادیولوژیکی آسان است؛ هر چند نسبت به تولید سلاح‌های میکروبی و شیمیایی سخت‌تر است. یعنی به راحتی می‌شود با ترکیب مواد منفجره متعارف و مواد رادیو اکتیو مثل پلوتونیوم سلاحی ساخت که از قدرت انفجاری بسیار بالایی برخوردار باشد. اینها اظهار کرده‌اند که جنگ افزارهای بیوشیمیایی را هم راحت می‌شود ساخت و جالب‌تر این‌که در همین گزارش اشاره کرده‌اند که نظارت سازمان ملل بر مسأله سلاح‌های شیمیایی و ... هیچ فایده‌ای ندارد؛ زیرا اگر بخواهند نظارت کنند، و سلاح‌های شیمیایی یک کشور را هم از بین ببرند، این کشور در زمان لزوم خیلی راحت می‌تواند یک کارخانه سموم نباتی را در زمان کوتاهی به کارخانه تولید سلاح شیمیایی تبدیل کند. خطری که در این گزارش برای آمریکا اعلام کرده‌اند این است که اسلام مبارز تهدیدکننده منافع آمریکا در ۲۵ سال آینده است، زیرا با توجه به حضور آمریکا در کشورهای اسلامی، اسلام‌گرایان این حضور را حضور پر هزینه‌ای خواهند کرد و به شکلی هم مبارزه خواهند کرد که نتوانیم مقاومت بکنیم و آمادگی مقاومت در برابر آن را نداریم. لذا پیشنهادهایی را مطرح کرده‌اند که بحث حمله به عراق در این قسمت باید قرار بگیرد.

بعد از حادثه یازده سپتامبر اتفاقی که افتاده این است که ناامنی به داخل جامعه آمریکا نفوذ کرده است. بعد از آن کنترل‌ها و بازرسی‌ها را افزایش دادند. در فرودگاه‌های آمریکا تورهای بازرسی متعددی قرار داده شده است. اصول مربوط به دموکراسی و آزادی را - که این همه شعارش را می‌دادند - زیر پا گذاشتند. دادگاه‌های نظامی اختصاصی بدون تشریفات و بدون وکیل به دستور بوش برای بررسی اتهامات امنیتی غیر نظامیان تشکیل شد. تمامی احکام بدون فرجام‌خواهی اجرا می‌شود مانند محاکماتی که در گوانتانامو انجام می‌دهند. اعلام کردند برای کسی که در گوانتانامو زندانی می‌شود، شکنجه مجاز است. همچنین از حمله اتمی به هفت کشور یاد کردند و به طور مشخص درباره ایران، بوش در نطق سالانه خودش موسوم به state of the union (بررسی وضعیت کشور آمریکا) در سال گذشته، ایران را محور شرارت اعلام کرد. همچنین ائتلاف اهریمنی را به کار برد

و اتهامات دیگری وارد کرد. آمریکا (وزارت دفاع آمریکا) یک قرارداد دویست میلیارد دلاری با شرکت لاکهید برای ساخت تسلیحات نظامی در ده سال آینده منعقد کرد که از جمله ساخت سه هزار هواپیمای جنگنده F35 در این قرارداد پیش بینی شده است. اینها برای جمهوری اسلامی اتهامات زیر را می‌شمارند: ۱. جمهوری اسلامی عامل تحقیر آمریکا شد؛ ۲. منافع آمریکا را در منطقه به خطر انداخته است؛ ۳. از فلسطینی‌ها حمایت می‌کند و با اسرائیل کنار نمی‌آید؛ ۴. مولد سیاست ضد آمریکایی در جهان اسلام شده و مسلمانان دیگر هم از جمهوری اسلامی تقلید کردند. اشغال سفارتخانه آمریکا، اخراج آمریکایی‌ها از لبنان، پیروزی در جنگ و حادثه طیس را یادآوری می‌کنند که ما از سوی ایرانی‌ها تحقیر شدیم. اما در همان گزارش ۲۵ ساله گفته‌اند که با ایران چکار باید کرد؟! پاسخی که داده‌اند جنگ با ایران نیست.

محقق آمریکایی جان فوران در کتاب مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران، از صفویه تا سال ۱۳۷۰ شمسی) می‌گوید: «من که تاریخ سیای ایرانی‌ها را بررسی کردم متوجه شدم که ایرانی‌ها یک خصلتی دارند و آن این است که در مقابل دشمن که قرار می‌گیرند همه با هم می‌شوند!!» و به تعبیری ائتلافات گسترده و فراگیر می‌کنند. فوران مثال می‌زند که در امتیاز تنباکو با یک فتوا همه آمدند، در مشروطه همه آمدند، در نهضت ملی نفت و در انقلاب اسلامی همه آمدند؛ اما بعد از این‌که پیروز شدند هر کس یک مقصدی را نشان می‌دهد و دنبال آن می‌افتد و در نتیجه آن مقاومت اولیه می‌شکند، چون روی هدف با هم توافق نمی‌کنند. مشروطه پیروز شد ولی بعد یکسری گفتند مشروطه‌ای که ما برایش قیام کردیم مشروطه غربی بود، دیگری می‌گفت مشروطه بود و ما می‌خواستیم به احکام دین عمل شود و... وی می‌گوید در گذشته این‌طوری بوده که بعد از پیروزی ایرانی‌ها دچار اختلاف شده‌اند. وقتی که دچار اختلاف شدند یک قدرت خارجی، خودش را به یکی از این گروه‌ها نزدیک می‌کرده، مثلاً در مشروطه، انگلستان اول در کنار مشروطه خواهان بود و روسیه دشمن مشروطه بود، چون در دربار قاجار نفوذ داشت، بعداً با توافق این دو قدرت بر اسر تقسیم ایران، قرار داد ۱۹۰۷ را امضا کردند. و ایران به سه منطقه تقسیم گردید. بعد افراد نفوذی از اروپا و قفقاز را به سراغ مشروطه خواهان فرستادند تا اختلاف را تشدید کنند و مشروطه منحرف شد. فوران می‌گوید در نهضت ملی نفت هم همین‌طور شد. کاشانی، مصدق و فداییان اسلام، همه با هم، نفت را ملی کردند و انگلیس را از ایران بیرون کردند. اما بحث آمریکا که شد گفتند آمریکا که کشور خوبی است، سابقه استعماری ندارد، و اختلاف شروع شد. از یک طرف بین کاشانی و مصدق و از طرف دیگر حضور آمریکا و تقویت این حضور، و انگلیس دید که آمریکا دست بردار نیست و دارد تحریک می‌کند. با آمریکا بر سر تقسیم نفت ایران توافق کردند و با هم طرح کودتا را ریختند و امریکایی‌ها

اجرا کردند. از این طرف بین مصدق و کاشانی اختلاف افتاده و جدا شده‌اند و نواب صفوی هم در زندان است. در نتیجه در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کسی به صحنه نیامد، زیرا همه با هم قهر بودند. فوران - نکته‌اش اینجاست - می‌گوید اینها انقلاب اسلامی را انجام دادند. با هم شاه را بیرون کردند، توی دهن آمریکا زدند، توی دهن شوروی زدند و گفتند: نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی و تا سال ۱۳۷۰ هم که من این کتاب را می‌نویسم این مقاومت هنوز نشکسته است؛ اما تنها راه آسیب زدن به ایرانی‌ها این است: اگر بتوانید این مقاومت را بشکنید، تکه تکه شان کنید، دو تا سه تا گروهشان بکنید، بعد می‌شود یک قدرت خارجی هم این‌جا کمک بکند و ...

در این استراتژی این مسأله آمده است که شرایط امروز ایران با شرایط دیروزش فرق دارد. در ایران دو دسته مسؤول داریم: «مسؤولان انتخابی و انتصابی». مردم ایران با آمریکایی‌ها خوب هستند بر خلاف دولت ایران. ایران دارای شکاف‌ها و گسل‌های زیادی چون شکاف‌های قومی، زبانی و مذهبی است. این شکاف‌ها زیاد است و باید روی اینها سرمایه‌گذاری بکنیم.

بنابراین در جمع‌بندی باید بگویم که تهدید آمریکا علیه ایران جدی است، زیرا ایران می‌خواهد روی پای خودش بایستد و آمریکا این را نمی‌خواهد. نظمی که آمریکا از آن طرفداری می‌کند، نظمی است که همه در قاعده هرم قدرت قرار بگیرند و از رأس اطاعت کنند و ما این را با انقلاب نشان دادیم که نمی‌خواهیم. بعد از ۲۵ سال برای ما خسارت بزرگی است که بخواهیم به شرایط اول برگردیم، پس آمریکا و رویارویی‌اش با جهان اسلام و با ما جدی است؛ اما این‌که در قبال ایران به چه امید بسته‌اند، خودشان روی شرایط داخلی ایران کار می‌کنند. از این رو رادیوی ۲۴ ساعته را راه انداختند و بعضی کارهای دیگر؛ اما این تهدید روی ایجاد اختلاف تأکید دارد.

در این جا پیشنهادی که من دارم این است که ما از نظر شرعی یک حجت داریم و آن حجت رهبری است. غیر از ولی فقیه حجت شرعی دیگری نداریم. این حجت شرعی هم باید مورد توجه جناح‌ها و هم آحاد مردم باشد. اگر این حجت شرعی را به عنوان محور حفظ بکنیم وحدت ما محفوظ است. اختلاف سلیقه اشکالی ندارد، اختلاف نظر اشکال ندارد، ولی اختلاف را به خصومت نباید تبدیل کرد. و باید همدیگر را تحمل بکنیم، در برابر هم، مدارا داشته باشیم حرف‌های یکدیگر را بشنویم، اما خصومت نکنیم. قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ». توهین به هم نکنیم، البته انتقاد با توهین فرق می‌کند. بین اختلاف و خصومت فرق بگذاریم. اگر این نکات را که از نظر شرعی حجت رهبری است و «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» را و نیز این که اختلاف نظر پذیرفته شده ولی خصومت پذیرفته نیست را بپذیریم، این مسأله می‌تواند منافع ملی ما را در دراز مدت هم حفظ بکند؛ البته من خوش بین هستم و ما تجربه خوبی را در این سال‌های انقلاب داشته‌ایم، چون مشکلات

تاریخی به دلیل قرن‌ها سلطه استبداد و دیکتاتوری و سلطنت و ... داشته‌ایم و به صورت تاریخی بین اختلاف و خصومت فرق نمی‌گذاشتیم؛ اما حالا باید بین اختلاف و خصومت فرق گذاشت. یعنی فکر می‌کردیم اگر شخصی با من اختلاف دارد، پس با من دشمن است. بین اینها از نظر روانی و ذهنی تفکیک نمی‌کردیم. خوب حالا، می‌خواهیم تفکیک کنیم زمان می‌برد، ولی پیشرفت ما در این زمینه خوب بوده است. یعنی در سال‌های بعد از انقلاب با تمرین‌هایی که کردیم و با توجه به این که پیشرفت در این امور تدریجی و بطیء است، خوب بوده است. پس محوریت رهبری، حفظ مردم و وحدت مردم، اعتماد مردم به نظام، توکل به خدا و انگیزه‌های دینی، همه باعث می‌شود که از نظر قدرت داخلی، پشتوانه نظام قوی شود و تا وقتی که چنین هست خدا با ماست و هر که خدا بالوست پیروز است.